



ساعت چهار و نیم بعدازظهر جنگ آغاز شد

روز سی و یکم شهریور، حدود ساعت چهار و نیم بعدازظهر، عراق به خرمشهر حمله کرد. در این روز دشمن شهر را به وسیله خمپاره و توپ‌های دور زن کوبید در حمله اول عراق، ما 75 نفر شهید و حدود 250 مجروح در شهر داشتیم.

روز سی و یکم شهریور، حدود ساعت چهار و نیم بعدازظهر، عراق به خرمشهر حمله کرد. در این روز دشمن شهر را به وسیله خمپاره و توپ‌های دور زن کوبید در حمله اول عراق، ما 75 نفر شهید و حدود 250 مجروح در شهر داشتیم.

به گزارش گروه حماسه و مقاومت خبرگزاری فارس، شهید سید محمد جهان‌آرا از جوانان انقلابی خرمشهر بود که دوران مبارزه خود را علی‌رغم سن کمی که داشت پیش از انقلاب آغاز کرد.

شاید بتوان گفت بستر اصلی ورود وی به این عرصه متولد شدن در یک خانواده مبارز و انقلابی بود. پدر وی مرحوم سید هدایت‌الله جهان‌آرا که در روزهای اخیر به دیدار فرزندان شهیدش شتافت خود از مبارزین علیه رژیم طاغوت بود و هم‌چنین سید علی‌فرزند خویش را در راه پیروزی انقلاب تقدیم کرد.

محمد با آغاز جنگ و حتی مدتی پیش از جنگ همراه دیگر دوستان و هم‌زمانش با دشمن درگیر شده بود و فرماندهی سپاه خرمشهر را نیز بر عهده گرفت. زمان اشغال خونین شهر او تا جایی که توان داشت ایستاد و حتی چند مرتبه به دلیل خیانت‌هایی که از جانب بنی‌صدر می‌دید با او دست به‌گریبان شد.

علی‌رغم همه کمبودها محمد و دیگر جوانان خرمشهر ایستادند تا حاصلش شد سوم خرداد و آزادی شهرشان. البته در روز پیروزی محمد شادی هم‌شهریان خود را از بهش‌نظاره می‌کرد و مزد خود را از پروردگار خویش گرفته و شهید شده بود.

یکی دیگر از برادران او سید محمد نیز در همین جنگ تحمیلی به شهادت رسید.

آنچه می‌خوانید روایتی است از آغاز جنگ از زبان رزمنده‌ای که در کنار محمد جهان‌آرا در خرمشهر بود و جنگید:

روز 22 شهریور سال 59 بود که در مرز ما با عراق، در خرمشهر درگیری ایجاد شد. من با عده‌ای دیگر از بازاریان و علمای شهر، جمع شدیم و جهت بازدید از مرزها به آن حدود رفتیم تا وضعیت را از نزدیک مورد بررسی قرار بدهیم. موقعی که به مرز رسیدیم دیدیم در شلمچه، دو دستگاه تانک بیشتر در کار نیست. آنجا تعدادی سرباز ژاندارمری و پاسدار بودند. آنها از نظر وسایل تدارکاتی سخت در مضیقه قرار داشتند. هوای آنجا خیلی گرم بود و آب آشامیدنی آنها در حوضی بود که با سیمان درست کرده بودند، حتی منبعی که بتوانند در آن یخ بیندازند و آب سرد بنوشند وجود نداشت.

ما به شهر برگشتیم و با کمک مردم، مقداری پول فراهم کردیم و چند منبع آب، مقداری میوه و وسایل دیگر را خریدیم و به مرز فرستادیم. یک افسری در آنجا به ما گفت: «ما 3 ماه است که در اینجا هستیم. مرتب به تهران می‌گوییم که عراقی‌ها مشغول درست کردن سنگر هستند. آن طرف مرز جاده درست کرده‌اند، تانک‌های زیادی آورده‌اند ولی در عوض ما در اینجا فقط دو تانک و دو قبضه تفنگ 106 داریم. تازه از همین دوتا، یکی روی جیب سوار است و برای دیگر جیب نداریم.»

روز سی و یکم شهریور، حدود ساعت چهار و نیم بعدازظهر، عراق به خرمشهر حمله کرد. در این روز دشمن شهر را به وسیله خمپاره و توپ‌های دور زن کوبید در حمله اول عراق، ما 75 نفر شهید و حدود 250 مجروح در شهر داشتیم. روز اول مهر هم 350 نفر شهید و 500 نفر مجروح شدند. مردم خرمشهر با هر وسیله‌ای که در دسترس بود خودشان را به اهواز و آبادان رساندند.

حدود هزار نفر از جوانان در شهر ماندند، که این‌ها خیلی فعالیت کردند. این‌طور بود که دفاع از شهر ادامه پیدا کرد. عراقی‌ها به خرمشهر زیاد حمله کردند. روزانه مرتب با توپ و خمپاره خرمشهر را می‌زدند و مردم خرمشهر، ناچار بودند که از شهر بیرون بیایند. شهید محمد جهان‌آراء که فرمانده سپاه شهر بود، هر قدر با تهران تماس گرفت که وضع وخیم است، برای ما کمک بفرستید، از تهران می‌گفتند مقاومت کنید تا سه روز دیگر برایتان سرباز می‌آید. مرتب می‌گفتند و قول می‌دادند که کمک می‌فرستیم.

روز 12 مهر 59 بود که حمله وسیعی از طرف عراق به شهر صورت گرفت. مهندس بازرگان و سه چهار نفر از نمایندگان مجلس به خرمشهر آمدند. در مسجد جامع، به آنها گفته شد که نیروی ما کم است. سلاح سنگین نداریم. تانک نداریم، در عوض آنها گفتند: ما تهران می‌رویم و برایتان نیرو می‌فرستیم. بعد هم که بنی‌صدر آمد، به او هم گفتیم عراق خرمشهر را می‌گیرد، برایمان تانک و نیرو بفرستید، بنی‌صدر گفت: مگر تانک نقل و نبات است که برایتان بفرستم!

برادران سپاه از صبح تا عصر می‌جنگیدند و جلوی پیشروی عراقی‌ها را می‌گرفتند، منتها به محض سر زدن شب، تا می‌آمدند استراحت بکنند، باز عراقی‌ها جلو می‌آمدند. چرا که عراقی‌ها خیلی مجهز بودند. ما تمامی تسلیحات مان چیزی غیر از تعدادی ژ-3، سه راهی و نارنجک نبود. یعنی اصلا سلاح سنگینی در شهر وجود نداشت. از آن طرف هم مرتب وعده می‌دادند که توپخانه اصفهان حرکت کرده و به دادتان خواهد رسید.

سه روز، چهار روز، شش روز، روزها همین طور می‌گذشتند، ولی خبری از توپخانه اصفهان نبود. همه قول‌ها وعده بود. تا این که روز 24 مهر رسید.

آن روز عراق حمله سختی به خرمشهر کرد. طوری که از صبح تا بعدازظهر، درگیری بسیار شدید بود. خیلی از مردم شهید شدند. البته هم از عراقی‌ها و هم از ایرانی‌ها کشته زیاد بود.

بیشتر شهدای ما از افراد بسیج، سپاه و نیز خانم‌هایی بودند که به آنها کمک می‌کردند. از این خانم‌ها و دختران خیلی‌ها شهید شدند. این‌ها مقاومت کردند. مقاومتشان تا به اینجا 30 روز طول کشید ولی کمکی برایشان نیامد. اکثر بسیجی‌ها شهید شدند. قلبی از آنها که زنده ماندند، خیلی ناراحت بودند. آن‌ها دور سید محمد جهان آراء جمع شدند و به او گفتند: «ما داریم از بین می‌رویم ما خیلی ناراحتیم. امکانات و وسایل هم که به ما نمی‌رسد.» سید محمد چون ایمانش شکست‌ناپذیر بود به آنها گفت: «ما شکست نمی‌خوریم. ما برحقیم. ما خدا را داریم. ما امام را داریم. آنها باطلند. پیروزی بر ماست. ما باید استقامت کنیم. برادرها، ما مبارزه می‌کنیم. هر کدام از شما که مایل هستید بمانید و هر کسی هم که می‌خواهد، می‌تواند برود.»

بچه‌ها هم ماندند و واقعا فداکاری کردند. از آن روز به بعد، اسم «خرمشهر» به «خونین شهر» تبدیل شد. برادران ما هر چه با تهران تماس گرفتند خواهش کردند التماس کردند، که آقا! این شهر در حال سقوط است به دادمان برسید! از آن طرف وعده می‌دادند، ولی از عمل خبری نبود. البته روز هفدهم مهر، تعدادی تکاور نیروی دریایی به خرمشهر آمده بودند. آنها هم واقعا خیلی فداکاری کردند، ولی تعدادشان کم بود و سلاح سنگین هم نداشتند.

درباره محمد جهان آراء باید بگویم او با دیگر سپاهیان خرمشهر هیچ فرقی نداشت. اصلا عنوان فرماندهی برایش مطرح نبود. بچه‌ها هم وقتی دیدند او اینقدر استقامت دارد، ماندند و تا آخرین قطره خونشان جنگیدند. از چهار صد مدافع مسلح شهر، حدود صد نفر بیشتر باقی نمانده بود. این بچه‌ها از روز 24 شهریور تا چهارم آبان 59 با عراقی‌ها درگیری داشتند. پاسدارها اکثرا شهید و مجروح شده بودند. فقط تعداد کمی از پاسدارها و برادران تکاور باقی مانده بودند. اینها در برابر سیصد تانک عراقی و آن همه نیروها و تجهیزات دشمن دیگر نتوانستند مقاومت کنند. از طرفی کمک هم به آنها نرسیده بود. لذا مجبور بودند خرمشهر را تخلیه کنند هر چند که تا آخرین لحظات مردانه جنگیدند. به هر حال روز چهارم آبان 59 خرمشهر سقوط کرد.

من فکر می‌کنم عامل اصلی سقوط خرمشهر، بنی‌صدر و اطرافیان او بودند. آنها نگذاشتند که اسلحه و نیروی کمکی به بچه‌های خرمشهر برسد. آخر بنی‌صدر خودش اوضاع جبهه را دیده بود. او می‌دانست وضع خرمشهر چگونه بود. خودش هم قول داده بود. باعث و بانی سقوط خونین شهر، بنی‌صدر بود. شهید محمد جهان آراء قبل از سقوط شهر به تهران آمد و خدمت امام رسید و جریان را به امام گفت، امام هم به بنی‌صدر دستور داد که کمک کنید تا خرمشهر سقوط نکند، ولی هیچ کمکی نشد، تا آنجا که نهایتا شهر، به دست ارتش عراق افتاد.